

مرحوم فریدون آدمیت را می‌توان کم و بیش در زمره آخرین نسل مورخین رئالیسم در ایران دانست. نسلی که اوج آن در مرحوم سید احمد کسروی متجلی شد و از آن پس به سرعت رو به افول نهاد. البته بسیاری تاریخ‌نگاری رئالیسم را سرابی بیش ندانسته و استدلال می‌کنند که یک مورخ نه در خلاء زندگی می‌کند و نه مورخین عاری از تمایلات و گرایشات فکری و ایدئولوژیک هستند. مورخ مانند هر انسان معمولی دیگری نسبت به خیلی از باورها تمایل و علاقه بیشتری دارد. خیلی از انتقادات را درست می‌داند و مابقی را نادرست. برخی از شخصیت‌های تاریخی را به برخی دیگر ترجیح می‌دهد؛ به تعبیر E.H.Carr اندیشمند مشهور انگلیسی، «مورخ فاکت‌هایش را انتخاب می‌کند» برخی را که با طبعش، نظراتش، عواطف و احساساتش، باورها و تمایلاتش، چهره‌های مطلوب و محبوبش سازگاری بیشتری دارند، انتخاب می‌کند و مابقی را که خیلی با اعتقاداتش سازگاری ندارند وامی‌نهد و خیلی خود را درگیر آنها نمی‌کند. مشکل فقط این نیست که محقق رویدادها و تحولات تاریخی را حسب چارچوب فکری و باورها و سلاقی فردی‌اش برای مخاطب به تصویر می‌کشد، بلکه در پردازش شخصیت‌ها و چهره‌های تاریخی نیز او به دلیل علاقه و اعتقادش به چهره و شخصیت مورد علاقه‌اش گاه را برای او کوه جلوه می‌دهد و کوه را نیز عنداللزوم نمی‌بیند.

مجموعه آنچه در بالا آمد سبب می‌شوند تا بسیاری در برخورد و پذیرش ایده «تاریخ‌نگاری واقع‌گرا» با مشکل مواجه شوند. اما آنچه باعث شده تا هنوز چیزی به نام «تاریخ‌نگاری واقع‌گرا» بتواند صدایی و جایگاهی برای خود داشته باشد، تولد «تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک» می‌باشد. تاریخ‌نگاری که مظهر و سمبل آن را می‌توان «تاریخ‌نگاری مارکسیستی» دانست. اگر در تاریخ‌نگاری واقع‌گرا، «واقعیت» به دلیل ضعف انسانی زیر دست و پا می‌افتاد، در تاریخ‌نگاری مارکسیستی «واقعیت» به زیر بولدوزری به نام ایدئولوژی مدفون و له می‌شود. چرا که در این تاریخ‌نگاری اساساً مورخ نه به دنبال کشف حقیقت است؛ نه دغدغه بازسازی گذشته را دارد و نه خیلی برایش مطرح است که اگر این تحول یا آن رویداد صورت گرفته به کدام دلایل بوده و وقوع آنها چگونه بوده و یا اگر این شخصیت تاریخی یا این قوم و مردمان آن دست به این حرکت زده‌اند، اسباب و علل و انگیزه‌های آنها چه می‌توانسته بوده باشد. تاریخ از منظر مورخ مارکسیسم عبارتست از اثبات یا نشان دادن صحت و درستی نظرات و اندیشه‌های مارکس. کار مورخ خلاصه می‌شود در تبیین، تفسیر و تحلیل وقایع به گونه‌ای که به مخاطب نشان دهد که چگونه سیر تحولات تاریخی در انطباق با آرا و نظریات مارکس قرار گرفته و چگونه همه چیز صحت پیش‌بینی‌های مارکس را به نمایش می‌گذارد. اگر ضعف تاریخ‌نگاری رئالیسم به‌زعم «کار» آن است که مورخ «فاکت‌های تاریخی‌اش را انتخاب می‌کند»، در تاریخ‌نگاری مارکسیستی مورخ اساساً فاکت‌های تاریخی‌اش را حسب نظریه‌های مارکس به خط می‌کشد. او حتی زحمت «انتخاب فاکت‌ها» را هم به خود نمی‌دهد؛ او نه تنها برخی از فاکت‌ها را انتخاب نکرده و برخی دیگر را جا می‌گذارد؛ بلکه سروه همه فاکت‌ها را به گونه‌ای زده و آنها را به گونه‌ای در برابر مخاطب ردیف می‌کند که درستی آرای تاریخی مارکس را به نمایش بگذارند. در یک تقسیم‌بندی خیلی کلی می‌توان گفت که تا قبل از ورود مارکسیسم به ایران، شیوه تاریخ‌نگاری در ایران کم‌وبیش منطبق بر شیوه تاریخ‌نگاری واقع‌گرا بود. اما با سیطره مارکسیسم پس از سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، نگاه مارکسیستی به تاریخ به سرعت بدل به نگاه قالب در ایران شد. نگاهی که پس از گذشت قریب به ۶۶ سال نه تنها شیوه رایج تاریخ‌نگاری در ایران است بلکه شالوده بخش عمده‌ای از جهان‌بینی ما را نیز تشکیل می‌دهد. کمتر تجزیه و تحلیل و تبیینی از ما در مورد تحولات در جهان و منطقه است که هنوز از آب‌سخور مارکسیسم و ادبیات حزب توده متأثر نباشد.

اهمیت آدمیت پیش از آنکه معلول آثار و نوشته‌هایش باشد (که بی‌شک از این بابت

او جایگاهی بسیار سترگ و بلندآوازه در میان مورخین ایران معاصر پیدا می‌کند) معطوف به جایگاه وی از منظر یک مورخ است. آدمیت نخستین اثر خود را که پیرامون شخصیت تاریخی مورد علاقه‌اش میرزا تقی خان امیرکبیر بود در سن ۱۹ سالگی و قبل از آمدن بهمن مارکسیسم توسط حزب توده تألیف نمود. رشد و شکوفایی آدمیت و به تعبیری بالندگی او به عنوان یک مورخ منطبق می‌شود بر دوره‌ای که شیوه نگارش تاریخ و نگاه به تغییر و تحولات تاریخی هر روز بیشتر زیر سیطره مارکسیسم قرار می‌گرفت و یکی، پس از دیگری آثار تاریخی که بیرون می‌آمدند ملهم و متأثر از قرائت‌های مارکسیستی از تاریخ بودند. فکری که از قضای روزگار در مقطع خودش مبین تشخیص روشنفکری، باسواد بودن، مترقی بودن و عالم و فاضل بودن بود. همچنان که امروز هم این شیوه نگاه به تحولات جهانی مترادف با انقلابی بودن، اسلامی بودن، مردمی بودن و در یک کلام «درست بودن» است. اما آدمیت بی‌توجه به آن جریان گسترده که در جامعه‌اش جریان داشت و هوش و دل و جان نخبگان و اقشار ولایه‌های تحصیل کرده جامعه را ربوده بود، بر همان سبک و سیاق خودش پا می‌فشرد. زندگی آکادمیک وی را می‌توان در نهضت مشروطه و جریان مشروطه‌خواهی خلاصه نمود. اوج بلوغ فکری و به تعبیری اوج آدمیت به عنوان یک مورخ را بدون تردید می‌بایستی در اثر جاودانه‌اش فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطه مشاهده کرد. اثر او به غایت بی‌تکلف است بدون آنکه با به کارگیری الفاظ و اصطلاحات من‌درآوردی پارسی خواسته باشد فضلش را به رخ مخاطب بکشد و از سویی دیگر بغض و کینه تاریخی ایرانیان علیه اعراب و عربیت را به نمایش بگذارد، با مخاطبش حرف می‌زند. در روایتش از نهضت مشروطه و تاریخ انبوه آن، آدمیت نیز همچون کسروی هیچ تردیدی در مخاطبش نمی‌گذارد که او شیفته و بی‌قرار آن نهضت است.

«کار» درست می‌گوید، مورخ هم مثل هر انسان دیگری قلب و روح و احساس و عاطفه دارد. احساس، عاطفه، وفاداری، گرایش و حتی تعصب آدمیت به مشروطه را در سطر، سطر نوشته‌هایش می‌توان ملاحظه نمود. او نه اصراری دارد که نسبت به نهضت مشروطه خود را بی‌طرف و فاقد گرایش نشان دهد و نه اصراری دارد که بگوید قبل از شروع به نگارش تاریخ نهضت مشروطه او هیچ قضاوت و پیش‌داوری قبلی نسبت به آن نداشته. اما جان کلام و اهمیت آدمیت در آن است که مثل نسل مورخین مارکسیست‌زده ایرانی سعی ندارد که مشروطه را در یک بستر و قالب از پیش تعیین شده بریزد. او نه اصراری دارد که همچون نسل بعد از حزب توده، نهضت مشروطه و جریان

مشروطه‌خواهی را معلول تضاد طبقاتی بورژوازی به رهبری علما و تجار با فئودالیت به رهبری اشراف، ملاکین و خوانین قاجار بدانند و نه همانند برخی دیگر از متفکرین بالاخص نویسندگان اسلام‌گرا، مشروطه را از قبل جریان‌ی شکست خورده می‌پندارد چرا که آنان مشروطه را تقلیدی کور و شتابزده از لیبرال - دموکراسی غربی می‌پندارند و نه اصراری دارد که همانند بسیاری از نویسندگان و تحلیل‌گران بعد از انقلاب ثابت کند که مشروطه به دلیل خیانت و توطئه عناصر مشکوک، فراماسون، لیبرال، غرب‌زده، سکولار و وابسته از بستر اصلی خود که مشروعه و اسلامی بود به انحراف کشانده شد و لاجرم به شکست و ناکامی انجامید. و نه همانند ماشاالله آجودانی و نویسندگان دیگری همچون مشارالیه، مشروطه را تلاش ناموفقی از سوی عناصر روشنفکر و سکولار می‌داند که به عبث می‌کوشیدند تا اندیشه‌ای را که از اساس روی بنیان موقت سکولاریزم و اندیشه جدایی دین از سیاست استوار شده بود، لباس شریعت درآورند. تلاش ناموفقی که به‌زعم آجودانی و همفکرانش بالاخره هم حاصلی به بار نیاورد و به جای مشروطه مشروعه، شد مشروطه ایرانی. او به جای تلاش در ریختن مشروطه در قالب‌های از پیش تعیین شده، یا به جای تبیین مشروطه از منظر عدم موفقیتش؛ یا سعی در خلاصه کردن مشروطه در تئوری‌های توطئه و خیال‌بافی‌های دایی جان ناپلئونی، تلاش کرد مشروطه را در بستر پیچ و خم‌های تغییر و تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران جست‌وجو کند. آدمیت سعی می‌کند به جای توسل به جن و پری، دست‌هایی مریی و نامریی صهیونیسم بین‌الملل، زرسالاران یهود، ارواح و اشباح نفرین شده باغ مرموز سفارت انگلستان در قلهک، یا پناه بردن به کلیشه رایج تضاد منافع خرده‌بورژوازی ایران با سرمایه‌داری غرب، نشان دهد که چه شد، چرا و چگونه و در نتیجه کدامین تغییر و تحولات اجتماعی، فکر تغییر و اندیشه اصلاحات در جامعه ایران قرن نوزدهم ریشه دوآید. حاکمیت، سیاست‌ها، تصمیمات و اندیشه‌های رهبران قاجار چرا و چگونه به تدریج با بن‌بست مواجه گردید و لاجرم فکر تغییر و اندیشه تحول و اصلاحات در ایران عصر قاجار پدید آمد. سبک و سیاق و الگوی تاریخ‌نگاری واقع‌گرایانه آدمیت بدون تردید گوهر گرانبهایی بود در بازار مارکسیست‌زده و سیاست‌زده تاریخ‌نگاری در ایران معاصر.